

ابعاد «تعیین اجتماعی معرفت» از منظر نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت و نهج‌البلاغه

hajdaryzadeh@rihu.ac.ir

h.parsania@ut.ac.ir

حسین اژدری‌زاده / استادیار گروه معارف دانشگاه آزاد واحد نراق

حمید پارسانیا / دانشیار دانشگاه تهران

دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۱۷ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۵

چکیده

این پژوهش، با هدف بررسی ابعاد تعیین اجتماعی معرفت در تحلیل‌ها و نظریات جامعه‌شناسانه و نهج‌البلاغه و به روش مقایسه‌ای، تحلیل محتوای کیفی، تفسیری و اسنادی تدوین یافته است. در این دو رویکرد، یعنی نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت و نهج‌البلاغه، به مطالعه تفاوت بین تعیین اجتماعی معرفت، بر محور مؤلفه‌های پنج‌گانه عمق تعیین، درجه تعیین، سطح تعیین، آماج تعیین، و عامل مسلط پرداخته است. نتایج این پژوهش حاکی از این است که بسیاری از نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت، راه کاملاً متفاوتی از نهج‌البلاغه را در بسیاری از محورهای پنج‌گانه درپیش گرفته‌اند. **کلیدواژه‌ها:** جامعه‌شناسی معرفت، نهج‌البلاغه، نظریه‌ها، تعیین اجتماعی معرفت.

بیان مسئله

رابطه معرفت و جامعه یکی از مسائل مهمی است که در کتاب گرانسنگ *نهج البلاغه* مورد توجه ویژه قرار گرفته است. جایگاه رفیع اندیشه و اجتماع دلیل این اهتمام است؛ چراکه آن دو قادرند سعادت واقعی انسان را تحت تأثیر قرار دهند. در این پژوهش، ما به نحوه و کیفیت اثرگذاری جامعه و عوامل اجتماعی بر اندیشه آدمی پرداخته‌ایم و قصد داریم تا برخی ویژگی‌های آن را روشن کنیم. بدین منظور، «ابعاد تعیین اجتماعی معرفت» در *نهج البلاغه* را با برخی نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت مقایسه کرده‌ایم. این مقایسه بر محور پنج امری است که در طرح‌های اشتارک، مرتن و توکل مطرح شده است (اشتارک، ۱۹۶۰، ص ۲۱۳-۳۴۷؛ مرتن، ۱۹۶۸، ص ۵۱۴-۵۱۵؛ توکل، ۱۹۸۷، ص ۴۷-۵۰).

اهمیت و ضرورت این پژوهش عبارت است از: معرفی دیدگاه *نهج البلاغه* درباره رابطه معرفت و جامعه؛ بیان تفاوت دیدگاه *نهج البلاغه* با نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت؛ نزدیک کردن ادبیات اسلامی (حدیثی) با علوم روز؛ آشکارسازی تفاوت اندیشه اسلامی با اندیشه‌های غربی و سکولار؛ گام نهادن در راستای اسلامی‌سازی و بومی‌سازی علوم انسانی و... پرسش اصلی این پژوهش این است که بین نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت و *نهج البلاغه* در خصوص تعیین اجتماعی معرفت چه تفاوت‌هایی وجود دارد؟ از این پرسش اصلی، چند محور عمق تعیین، درجه تعیین، عامل مسلط در تعیین، سطح تعیین، و بالاخره آماج تعیین را به شکل مقایسه‌ای مورد واکاوی قرار می‌دهیم.

پیش فرض اصلی این پژوهش، این است که مضامین *نهج البلاغه* و نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت در خصوص رابطه معرفت و جامعه، با وجود برخی شباهت‌ها، دارای تفاوت‌هایی است. این پژوهش عهده‌دار نشان دادن برخی از مهم‌ترین این تفاوت‌هاست. در این پژوهش، از روش‌های مقایسه‌ای، تحلیل محتوا، اسنادی و تفسیری بهره گرفته‌ایم.

پیشینه پژوهش

اژدری‌زاده (۱۳۷۲)، در اثر خود با عنوان «جامعه‌شناسی معرفت در قرآن»، به بررسی جامعه‌شناختی انواع معرفت از منظر قرآن پرداخته است. وی در این پژوهش، برخی از مهم‌ترین تفاوت‌ها میان دیدگاه اسلامی و قرآنی را با نظریه‌های غربی، برجسته کرده است. در حقیقت، کار وی نقد و بررسی نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت غربی از منظر اسلامی و قرآنی است. وی (۱۳۸۴) در پژوهشی دیگر، با عنوان «از معرفت‌شناسی به جامعه‌شناسی معرفت»، در عمل به بیان تفاوت جامعه‌شناسی معرفت اسلامی و قرآنی با نمونه غربی آن پرداخته است. وی، همین رویکرد را در پژوهشی دیگر (۱۳۸۵)، با عنوان «تعیین اجتماعی معرفت‌های اخلاقی در معراج‌السعاده»، با محوریت اخلاق اسلامی به نمایش گذاشت. *پارسانیا و اژدری‌زاده*، در پژوهشی دیگر با عنوان «تعیین اجتماعی معرفت در *نهج البلاغه*» (۱۳۹۰)، بخشی از نگاه حدیثی به این بحث را نشان دادند و در ادامه، در تحقیقی دیگر با عنوان «بررسی مبانی اجتماعی نظریه معرفت علوی» (۱۳۹۲)، به تکمیل بحث قبل پرداختند. *اژدری‌زاده*، همین بحث را به صورت کامل‌تر در رساله دکتری خود با عنوان «ابعاد تعیین اجتماعی معرفت در *نهج البلاغه*» (۱۳۹۳)، عرضه کرد. این پژوهش، در حقیقت بخش‌هایی از نتایج همین رساله است.

مؤلفه‌های تعین اجتماعی معرفت

برای بهتر نشان دادن تفاوت دیدگاه نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت و نهج‌البلاغه دربارهٔ رابطهٔ معرفت و جامعه از مؤلفه‌هایی می‌توان استفاده کرد. مهم‌ترین این مؤلفه‌ها، محورهایی است که در زیر به برخی از مهم‌ترین آنها می‌پردازیم:

عمق تعین

منظور از «عمق تعین» در اینجا، منشأ و خاستگاه ظهور اندیشه است. در کلام حضرت علی^{علیه السلام}، اصل نیروی اندیشه و ابزار و انواع آن، در خلقت و فطرت انسان است و به خالق او، خداوند متعال ربط دارد:

آن‌گاه از روحی که آفرید در آن دمید تا به صورت انسانی دارای نیروی عقل که وی را به تلاش اندازد، درآمد و دارای افکاری که در دیگر موجودات، تصرف نماید. ... قدرت تشخیص به او داد تا حق و باطل را بشناسد، و حواس چشایی، بویایی، وسیله تشخیص رنگ‌ها و اجناس مختلف در اختیار او قرار داد (نهج‌البلاغه، خ ۱).

در کلام حضرت علی^{علیه السلام}، علاوه بر اصل نیروی اندیشه، به مجموعه‌ای از معرفت‌ها هم اشاره شده که به شکل فطری، همراه با همین خلقت پدید آمده‌اند. افزون‌براین، این سخن هم بر وجود فطرت و فطریات دلالت دارد: «رسولان خود را پی‌درپی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان بازجویند» (نهج‌البلاغه، خ ۱). براین‌اساس، پیش از آنکه انسان اجتماعی شود، هویتی مستقل و فردی با محوریت یک مجموعه از امور فطری از جمله برخی معرفت‌ها دارد که مسیر کلی وی را در طول زندگی معین می‌کنند. اگرچه عوامل بیرونی‌ای مانند فرهنگ و عوامل اجتماعی (کنش‌ها، گروه‌ها، پیوندهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و مانند آن) می‌تواند چنین معرفت‌هایی را کم‌رنگ کند، اما به نظر نمی‌رسد که بتواند اصل و یا «محتوا»ی چنین شناخت‌هایی را به شکل حتمی تعیین کند. سرانجام اینکه، این‌گونه عوامل با تأثیری که بر پدر و مادر وی دارد، شاید با واسطه بتواند آنها را شدت و یا ضعف بخشد و یا پس از تولد، چنین تأثیری بر «صورت» آنها داشته باشد.

جهت‌گیری فوق، آشکارا با جهت‌گیری حاکم بر غالب نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت در تعارض است. این نظریه‌ها، رویکردی مادی و بعضاً پوزیتیویستی دارد و جهان، انسان و معرفت را بریده از ماوراءطبیعت در نظر می‌گیرد. بر اساس این نظریه‌ها - به استثناء نظریهٔ نظریه‌پردازانی مانند آلفرد وبر و شلر که رویکردی افلاطونی به معرفت دارند - هرگونه معرفت به لحاظ خاستگاه، امری مادی است و در همین جهان ماده و اجتماع شکل گرفته، هیچ ریشه‌ای هم در جهانی دیگر ندارد (ر.ک: علیزاده و همکاران، ۱۳۸۳، ص ۵۶).

از میان معرفت‌ها، معرفت عملی و اعتباری در کلمات حضرت تا حدودی متفاوت ارزیابی می‌شود. برای نمونه، «حق» (نهج‌البلاغه، خ ۲۱۶)، که یک معرفت اعتباری (پسینی) است، «طرفینی» و دارای خاستگاهی اجتماعی است (مطهری، ۱۳۵۴، ص ۱۶-۱۸). از این‌رو، می‌توان با نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت تا حدودی هم‌گام شد، هرچند در این خصوص نیز تفاوت‌های مهمی را می‌توان نشان داد (اژدری‌زاده، ۱۳۹۳، ص ۶۲).

درجه تعیین

سخنان حضرت علی علیه السلام نشان می‌دهد که عوامل غیراجتماعی و اجتماعی مختلفی اعم از خرد، متوسط و کلان بر فکر و روحیات انسان اثرگذارند، اما این اثرگذاری‌ها به شکل طولی بوده، تفاوت درجاتی دارد.

در درجه اول، خداوند متعال قرار دارد که دارای اثرگذاری حتمی و قطعی است. حضرت حق (و نیز فرشتگان)، هم در اصل ایجاد انسان و افعال و صفات او دخالت دارند (نهج البلاغه، خ ۱ و ۸۳) و هم در ایجاد اجتماع نقش داشته‌اند: «او را از بهشت به سوی زمین فرستاد، تا با نسل خود زمین را آباد کند» (نهج البلاغه، خ ۹۱).

خدای متعال، این رکن رکن جامعه (ر.ک: بقره: ۳۰)، در نظریه‌های جامعه‌شناسی و نیز جامعه‌شناسی معرفت یکسره نادیده انگاشته می‌شود. این نظریه‌ها یا منکر باری تعالی می‌شوند و یا در صورت پذیرش، دخالت او را در روابط بین انسان‌ها نادیده می‌گیرند. همین رویکرد را درباره دخالت فرشتگان و شیطان نیز قائل هستند.

در درجه دوم اثرگذاری، از منظر **نهج البلاغه**، انسان و فطرت انسانی قرار دارد و اراده انسانی در این میان شاخص است. اموری مانند زبان، گفتار، کنش و تعامل این امور با معرفت و روحیات (در سطح جامعه‌شناسی خرد)، از جمله مواردی است که در اینجا قابل طرح هستند. مباحثی که در مکتب و پارادایم تعامل نمادین و توسط اندیشمندان اجتماعی مانند مید مطرح می‌شود، شباهت بسیاری با این سخنان حضرت علی علیه السلام دارد. در سخنان حضرت، گفتار و کردار انسان تعامل غیرقابل انکاری با شناخت‌ها و روحیات وی دارد و ویژگی‌های هر یک می‌تواند به دیگری انتقال یابد. اگر آب‌سخور گفتار و کرداری، فکر و روحیه‌ای پلید باشد، گفتار و کرداری متناسب با آن: «منافقان گمراه و گمراه‌کننده‌اند...» (نهج البلاغه، خ ۱۹۴)، و اگر پاک باشد، گفتار و کرداری متناسب، ظهور می‌یابد: «متقین ... برای قیامت، خود را به زحمت می‌افکنند، ولی مردم را به رفاه و آسایش می‌رساند» (نهج البلاغه، خ ۱۹۳).

بعکس، با کنترل و مدیریت کردار نیز می‌توان تغییرات متناسبی در فکر و روحیه ایجاد کرد. نمونه‌های زیادی در کلام حضرت می‌توان نشان داد. امام پیراهن وصله‌داری بر تن داشت، شخصی پرسید: چرا پیراهن وصله‌دار می‌پوشی؟ حضرت فرمود: «دل با آن فروتن و نفس رام می‌شود، و مؤمنان از آن سرمشق می‌گیرند» (نهج البلاغه، ح ۱۰۳)؛ در این کلام، امام هم به تأثیر نوع عمل بر خود اشاره فرمود و هم به تأثیر آن بر دیگران. البته لباس پوشیدن ممکن است از جهتی فردی تلقی شود، ولی بی‌تردید جهات اجتماعی نیز در آن وجود دارد. از این رو، امام علیه السلام آن عمل خود را سرمشق و منبعی معرفتی برای مؤمنان قلمداد فرمود: «يَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ».

همچنین، در کلام حضرت سخنانی وجود دارد که دلالت می‌کند با انجام برخی از اعمال در جامعه، حتی می‌توان پیام‌های معرفتی متفاوتی فرستاد. برای نمونه می‌فرماید: «بدکار را با پاداش دادن به نیکوکار آزار ده» (نهج البلاغه، ح ۱۷۷)؛ یعنی عمل پاداش دادن درحالی که این پیام مستقیم را برای نیکوکار دارد که موجب ترغیبش به عمل نیک است، این پیام منفی را نیز برای بدکار دارد که مثلاً وی لیاقت چنین پاداشی را نداشته است. ایجاد رغبت و زجر، توسط عمل اجتماعی پاداش دادن، مصداق بارزی از اثرگذاری عوامل اجتماعی بر روحیات و باطن است و معرفت‌های مرتبطی نیز به همراه خود دارد.

نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت در این خصوص نیز مسیری متفاوت رفته‌اند و انسان را در این تعاملات به‌مثابه موجود غیرمختار در نظر می‌گیرند. چنان‌که در ادامه نشان می‌دهیم، آنها یا عاملی خارج از انسان مانند محیط و تکنولوژی و روابط اجتماعی را در امور انسانی عامل مسلط معرفی می‌کنند و یا اگر هم به عوامل درونی وی نظر دارند، آن را به اموری جسمانی و مادی مانند غرائز برمی‌گردانند.

در درجه سوم، از نظر حضرت علی^{علیه السلام} باید از موجودات غیبی نظیر فرشتگان یاد کرد که مأموران خدای متعال‌اند: «فرشتگان آنان را در میان گرفته و آرامش بر آنها می‌بارند» (نهج‌البلاغه، خ ۲۲۲). شیطان (و اعوان و انصار او) نیز در همه اوقاتی که درباره خدا، خود، طبیعت و دیگران می‌اندیشیم، حضوری جدی دارند و می‌کوشند تا گونه‌ای انحراف در آن ایجاد کنند: «شما را با فرورکردن نیزه در چشم‌ها، بریدن گلوها، کوبیدن مغزها پامال کرد» (نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲).

در درجه چهارم، اثرگذاری عوامل طبیعی و اجتماعی مبتنی بر پیوندهای انسان در جامعه، مانند عوامل خانوادگی، دوستی، تربیتی، حزبی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مانند آن قرار دارند:

عوامل طبیعی: یکی از جالب‌ترین مسائل علمی که در کلام حضرت علی^{علیه السلام} مورد توجه قرار گرفته است، تأثیر طبیعت و محیط طبیعی (آب شور، نزدیکی به آب، کثافت و بدبویی زمین مجاور آب و گودی زمین و مانند آن) در وضع روانی مردم است: «علت تفاوت‌های میان مردم، گوناگونی سرشت آنان است» (نهج‌البلاغه، خ ۲۳۴): «سرزمین شما به آب نزدیک و از آسمان دور است؛ عقل‌های شما سست و افکار شما سفیهانه است» (نهج‌البلاغه، خ ۱۴).

عوامل اجتماعی: در کلمات امام^{علیه السلام} به بُعد دیگری نیز توجه داده می‌شود که بر اثر روابط اجتماعی و درهم‌تنیدن فکر و اندیشه‌ها به وجود می‌آید. مباحث حضرت در این قسمت، شباهت بسیاری به مباحث جامعه‌شناسی در سطح متوسط و کلان دارد. در نظر امام^{علیه السلام} نیازهای مختلف انسان، ضرورت زندگی اجتماعی را رقم می‌زند: «هیچ یک از گروه‌ها از گروه دیگر بی‌نیاز نیست» (نهج‌البلاغه، ن ۵۳). این انسان‌ها را کنار هم قرار داده، یک هویت جدید و جمعی را به وجود می‌آورد: «ای مردم، همه افراد جامعه در خشود و خشم شریک می‌باشند» (نهج‌البلاغه، خ ۲۰۱).

شاید اولین گام عملی برای ورود به این هویت جمعی، تشکیل خانواده است (طباطبائی، بی‌تا، ج ۴، ص ۹۲-۹۳). اسلام این اجازه را به زن و مرد داده است تا در راستای میل طبیعی و غریزی جنسی خود رفتار کنند و در قالب و چارچوب خاصی با یکدیگر ارتباط نزدیک داشته باشند. اساساً، در برخی موارد برای کنترل اندیشه، تنها راه ممکن و یا حداقل یکی از راه‌های مؤثر، در کنار همسر بودن است. اصحاب امام پیرامونش نشسته بودند که زنی زیبا از آنجا گذشت. حاضران دیده به آن زن دوختند. امام فرمود: «هرگاه کسی از شما با نگاه به زنی به شگفتی آید، با همسرش بیامیزد که او نیز زنی چون زن وی باشد» (نهج‌البلاغه، ح ۴۲۰).

با وجود آثار مثبت، نگاه تیز و واقع‌بین امام^{علیه السلام} آثار منفی ورود در چنین جمع پرجاذبه و گاه پرمشکلی را از نظر دور نداشت. از جمله فرموده‌اند: «زن و زندگی، همه‌اش زحمت و دردرس است و زحمت‌بارتر اینکه چاره‌ای جز بودن با او نیست» (نهج‌البلاغه، ح ۲۳۸). معنای این سخنان، این است که در بحث زن و زندگی و تشکیل خانواده،

باید اعتدال رعایت شود تا هم انسان از فواید بسیار آن بهره‌مند شود و هم مغلوب آثار منفی آن قرار نگیرد. به غیر از خانواده، در سطح متوسط از پیوندهای مبتنی بر دوستی و هم‌نشینی می‌توان سخن به میان آورد. امام علیه السلام دربارهٔ انتخاب دوست و هم‌نشین نیز تأکیدهای بسیاری دارد؛ زیرا این دو با خویشاوندی قرابت بسیار دارند. در کلام حضرت علی علیه السلام: «یار و هم‌نشین، چونان خویشاوند» تلقی شده (نهج‌البلاغه، ن ۳۱)، که حتی می‌تواند جای آن را بگیرد: «چه‌بسا دور که از نزدیک نزدیک‌تر، و چه‌بسا نزدیک که از دور دورتر است» (نهج‌البلاغه، ن ۳۱). از این رو، امام توصیه می‌کند که «پیش از حرکت، از همسفر بپرس و پیش از خریدن منزل، همسایه را بشناس» (نهج‌البلاغه، ن ۳۱)؛ زیرا بسیاری اوقات همسفر و همسایه دوست و هم‌نشین انسان می‌شوند. دلیل دیگر، شاید تأثیری است که این عوامل بر حوزهٔ شناختی و روحی انسان دارد. حضرت علی علیه السلام دربارهٔ تأثیر دوستان و هم‌نشینان می‌فرماید: «از هم‌نشینی با فاسقان بپرهیز که شر به شر می‌پیوندد» (نهج‌البلاغه، ن ۶۹). اطلاق این کلام، دلالت دارد که ویژگی‌های منفی فاسق، از جمله اندیشه‌های فاسقانه وی، در اثر دوستی و هم‌نشینی به دیگران منتقل می‌شود. بنابراین، برای اینکه انسان به این ویژگی‌های منفی دچار نشود، یک راهش این است که با چنین افرادی سروکار نداشته باشد. سخنان حضرت در این خصوص اختصاص به جامعه‌شناسی خرد ندارد؛ ایشان، همچنین از پیوندهای در سطح کلان، مانند دو عامل قدرت و ثروت و روابط گسترده‌ای که با محوریت آنها به وجود می‌آید، و آثاری که این‌گونه عوامل بر معرفت و روحیات انسان دارد، بسیار سخن گفته است.

به‌رحال، تأثیر موارد یادشده از نگاه امام علیه السلام به شکل علت قابل و یا ناقصه است، و به حد علیت تامه نمی‌رسد. همچنین، در نظر حضرت، همهٔ اثرگذاری‌های مزبور در سایهٔ احاطه و حضور باری تعالی صورت می‌گیرد و همهٔ عوامل یادشده پرتوی از وجود حضرت حق هستند: «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» (بروج: ۲۰)؛ و خدا از هر سو بر ایشان محیط است. اغلب نظریه‌های جامعه‌شناختی به گونه‌ای طرح می‌شوند که از میان عوامل مطرح شده، جایی برای اثرگذاری دو عامل اول و سوم (خداوند؛ فرشتگان و شیطان) نمی‌ماند. افزون‌براینکه تأثیر ارادهٔ انسان را نیز درست منعکس نمی‌کنند و بر عامل چهارم، یعنی محیط طبیعی و یا پیوندهای انسانی بیشترین تمرکز را دارند.

عامل مسلط

اصلی‌ترین عامل مسلط که بر همه عوامل دیگر حاکمیت مطلق و بدون قید و شرط دارد، عاملیت الهی است. غیر او سایه‌ای از وجود اوست؛ آثار و عاملیت آنها نیز چنین وضعیتی دارد. در مرتبهٔ بعد، باید از اراده و اختیار انسان سخن گفت که در قلمرو اندیشه و افعال اختیاری وی، حاکمیت «خلیفه‌ای» دارد. در حقیقت، جانشین خداوند متعال در آن قلمروهاست، هر چند در هر گونه فعل و انفعالی، حضرت حق هم حضور دارد.

در نظر حضرت علی علیه السلام، پس از عاملیت الهی و انسان، می‌توان از عاملیت عوامل ماورائی‌ای مانند فرشتگان و شیطان سخن به میان آورد، و البته عاملیت الهی و انسانی، حاکم بر آنهاست.

همچنین، در نظر امام^ع، در فرایند اثرگذاری عوامل اجتماعی (مربوط به پیوندها) بر معرفت؛ نقش و جایگاه عوامل اجتماعی‌ای مانند خانواده، دوست، اقتصاد، فضای اجتماعی و مانند آن، مهم ارزیابی می‌شود، هرچند تأثیر عامل سیاسی پررنگ‌تر است. در باب برخی از این عوامل اجتماعی مانند خانواده و دوستی، پیش‌تر سخن گفتیم. در ادامه، به برخی دیگر از این عوامل که عمدتاً در سطح کلان قرار دارند، اشاره می‌کنیم:

پایگاه سیاسی اجتماعی: ضعف و قوت پایگاه سیاسی - اجتماعی شخص می‌تواند بر اندیشه خود شخص و نیز اطرافیان و حتی بر پذیرش و عدم پذیرش سخنان وی از سوی دیگران تأثیرگذار باشد. همچنین، دآوری مردم حتی در زمینه صدور احکام قضایی به جهت پایگاه اجتماعی ناهمسو، متفاوت خواهد بود: «گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم و واقعاً تو را در میان خود ضعیف می‌بینیم و اگر عشیره تو نبود، قطعاً سنگسارت می‌کردیم و تو بر ما پیروز نیستی» (هود: ۹۱)؛ گویی عدم فهم و پذیرش سخنان حضرت شعیب^ع از سوی قومش، به ضعف پایگاه اجتماعی او استناد داده شده است. به‌هرحال، جایگاه اجتماعی فرد در میان مردم می‌تواند چنین آثاری داشته باشد و این انتظار می‌رود که افرادی که جایگاه و منزلت بالاتری دارند، کارها و اندیشه‌هایی متناسب و کسانی که در سطح پایین‌تر جامعه‌اند، اندیشه و اعمال متناسب با همان داشته باشند. به نظر می‌رسد، این سخنان حضرت امیر^ع در برخی از روزهای نبرد صفین برای تشکر و تقویت روحیه سربازانش به هنگامی که رفتاری متفاوت با شأن و منزلت اجتماعی یاران خود از ایشان دیده بود، در همین راستا باشد. آنجا که فرمود: «از جا کنده شدن و فرار شما را از صف‌ها دیدم، فرومایگان گمنام، و بیابان‌نشینانی از شام، شما را پس می‌رانند، درحالی که شما از بزرگان و سرشناسان عرب و از سران شرف می‌باشید، برازندگی چشمگیری دارید و قله‌های سرفراز و بلند قامتید» (نهج‌البلاغه، خ ۱۰۷). براین اساس، باید به گونه‌ای دیگر و مناسب با جایگاه و منزلت خود، تصمیم‌گیری و رفتار می‌کردید.

اقتصاد و معیشت: معیشت نیز یکی از مهم‌ترین عوامل اجتماعی اثرگذار بر معرفت و روحیات انسان است. این عامل با غریزه گرسنگی مربوط است. این غریزه، انسان را به‌طورمستقیم با زمین و طبیعت و به‌شکل غیرمستقیم، با انسان‌های دیگر پیوند می‌زند. انسان‌ها به دلیل میزان متفاوت دسترسی به طبیعت، به مرور در جایگاه‌های متفاوتی قرار می‌گیرند. محصول این وضعیت ظهور انسان‌های دارا و ندار یا غنی و فقیر در جامعه است. ظهور این دو حالت در انسان، نگاه و اندیشه وی نسبت به خود و دیگران را تحت تأثیر فرا می‌دهد. به عبارت دیگر، مکان و جایگاه اقتصادی افراد در جامعه، موجب می‌شود تا ابتدا خود دارنده جایگاه اقتصادی و سپس، نظاره‌گران دچار تغییرات معرفتی گشته، نسبت به خود و دیگران به گونه‌ای متفاوت از قبل بنگرند (منافقون: ۵۲).

از نظر حضرت علی^ع نداری و دارایی، دارای آثار سوء روانی و معرفتی است. البته انسان این اراده و اختیار را دارد که به یاری خداوند متعال از زیر این آثار سوء، خود را برهاند. در راستای بیان آثار منفی فقر و نداری، فقر را مرگ بزرگ (نهج‌البلاغه، ح ۱۶۳) و عامل اندوه می‌داند (نهج‌البلاغه، خ ۸۲). شاید دلیل اینکه نداری «مرگ بزرگ» خوانده شده، این باشد که «تهیدستی، مرد زیرک را در برهان کند می‌سازد» (نهج‌البلاغه، ح ۳) و با اختلالی که در

عامل شناختی و عقلانی او ایجاد می‌کند، نمی‌گذارد تا محاسبات ذهنی درستی صورت دهد و بدین ترتیب، عامل متمایزکننده انسان از او سلب می‌شود. در چنین صورتی انتظار رفتارهای منطقی نیز از وی نمی‌رود.

نظیر همین خطرات، برای قشر ثروتمند وجود دارد: «کسی که ثروتمند گردد، فریب می‌خورد» (نهج‌البلاغه، خ ۸۲)؛ چرا؟ چون «ثروت، ریشه (و دست‌مایه) شهوت‌هاست» (نهج‌البلاغه، ح ۵۸) و در فضای شهوانی، عقل انسان از مسیر درست خارج شده، هر چیز، هر چند ناحق، اما در مسیر شهوت را می‌پذیرد. به‌علاوه، «از مستی‌های نعمت»، نیز نمی‌توان غافل شد (نهج‌البلاغه، خ ۱۵۱). نعمت‌ها انسان را مست می‌کند و عقل انسان مست، تعطیل و آماده پذیرش هر امر ناصوابی است.

توصیه امام علیه السلام به فقرا و اغنیاء برای مقابله با اقتضائات این دو حالت، این است که اینان با تفاوت‌هایی به مدیریت نفسانی و درونی فقر و غنی بپردازند. البته، یک بخش دیگر درمان مشکلات فکری و روحی فقر و غنی، به مدیریت اجتماعی فقر و غنی برگشت دارد و از عهده تک‌تک افراد به شکل فردی و خودسازی درونی بیرون است (اژدری‌زاده، ۱۳۹۳، ص ۱۳۹-۱۴۰).

فضای عمومی: فضای عمومی نیز نقشی تعیین‌کننده در فکر و اندیشه و تصمیم‌گیری‌های فردی و جمعی دارد. گویانکه انسان دارای اراده آزاد است و می‌تواند از جنبه نظری، در بدترین شرایط مستقل باشد، اما در عمل، غالباً اندیشه و تصمیم‌اش مغلوب جمع است و هماهنگ با جمع فکر و عمل می‌کند. اگر بپذیریم که جامعه هویت واقعی دارد، به شهادت حس و تجربه، نیروها و آثار اجتماعی نیرومندی شکل می‌گیرد که به هنگام تزاخم، آثار فردی را مقهور خود قرار داده، برای جزء، چاره‌ای جز تبعیت از کل نمی‌ماند (طباطبائی، بی‌تا، ج ۴، ص ۹۷).

از نظر امام علی علیه السلام، فضای عمومی فرهنگی می‌تواند چنین اقتضائاتی (مثبت یا منفی) بر اندیشه انسان داشته باشد. برای نمونه، فرهنگ جاهلیت که ایشان آن را چنین توصیف می‌کند:

... آن‌گاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشته و در بدترین خانه زندگی می‌کردید؛ میان غارها، سنگ‌های خشن و مارهای سمی خطرناک فاقد شنوایی به سر می‌بردید، آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید ... خون یکدیگر را به ناحق می‌ریختید، و پیوند خویشاوندی را می‌بریدید، بت‌ها میان شما پرستش می‌شد، و مفاسد و گناهان، شما را فرا گرفته بود ... (نهج‌البلاغه، خ ۲۶ و ۴۱).

البته تأثیر فضای عمومی، در نظر ایشان همواره منفی نیست و چه‌بسا مثبت بوده، آثار و فوائد بسیاری به همراه داشته باشد. حضرت امیر علیه السلام درباره وضعیت عمومی صدر اسلام و تأثیر حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در چنین فضایی می‌فرماید: «... دل‌های نیکوکاران شیفته او گشته، توجه دیده‌ها به سوی اوست. خدا به برکت وجود او کینه‌ها را دفن و آتش دشمنی‌ها را خاموش کرد. با او میان دل‌ها الفت و مهربانی ایجاد کرد. ... انسان‌های خوار و ذلیل و محروم در پرتو او عزت یافتند...» (همان، خ ۹۶). قدرت و سیاست: یکی دیگر از عوامل اجتماعی اثرگذار بر معرفت، عامل سیاسی است. با توجه به سخنان حضرت علی علیه السلام، به نظر می‌رسد که این عنصر در میان عناصر اجتماعی جایگاه ویژه‌ای داشته باشد. در نظر ایشان، عنصر قدرت تأثیر خودش را بر معرفت به اشکال مختلف نشان می‌دهد. در نظر امام علی علیه السلام قدرت، عاملی برای استحکام و

استواری معرفت است. این استواری، هم نسبت به شخص حاکم و هم نسبت به دیگران نشان‌دانی است. بر همین مبنای، مردم و مخاطبان، بین رأی حاکم و دیگران تفاوت قائل‌اند؛ درحالی‌که به رأی دیگران چندان توجهی ندارند، رأی حاکم خریدار دارد: «رأی صائب برای کسی است که قدرت و حکومت دارد؛ با روی آوردن قدرت، روی آورد و با پشت کردن آن روی برتابد» (نهج‌البلاغه، ح ۳۳۹).

به‌علاوه، در نظر امام، در این اثرگذاری، اگر قدرت همراه با اقتدار و صلابت باشد، به آرامش روانی مردم ختم می‌شود: «امور اجتماعی آنان در سایه قدرت حکومت اسلام استوار شد و در پرتو عزتی پایدار آرام گرفتند و به حکومتی پایدار رسیدند» (نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲)؛ رسیدن مردم و جامعه به آرامش اجتماعی و روانی و روحی، در این کلام حضرت علی^{علیه السلام}، به قدرت و عزت حکومت اسلامی مشروط شده است.

همچنین، ویژگی‌های اندیشه حاکم، به دلیل سیطره‌ای که دارد، نقش بسزایی در خصوصیات اوضاع زمانه و نیز نوع اندیشه و تفکر مردم دارد. به تعبیر امام^{علیه السلام} «هرگاه اندیشه سلطان تغییر کند، زمانه دگرگون شود» (نهج‌البلاغه، ن ۳۱)؛ البته دگرگونی سلطان، می‌تواند دگرگونی در اندیشه یا عمل و یا هر دو باشد. به‌هرحال، به دگرگونی در اوضاع و احوال مردم و اجتماع خواهد کشید. این دگرگونی اجتماعی، در خصوصیات اجتماعی و خصوصیات اندیشه‌ای مردم قابل تبیین است.

اگر حاکم، کسی مثل حضرت علی^{علیه السلام} باشد، تغییرات مهم و مثبت معرفتی و شناختی مانند خروج مردم از جهل، تعلیم کتاب خدا و آموزش اندیشه استدلالی و دانش‌های ضرور، اما ناخواستنی رواج خواهد یافت (نهج‌البلاغه، خ ۱۸۰). چنین فضای مثبتی همیشگی نیست. از این‌رو، در زمان سلطه ظالمانه بنی‌امیه به لحاظ معرفتی و اجتماعی، تغییرات بسیاری نسبت به پیش از آن، به وجود آمد؛ زیرا «بنی‌امیه، با نور حکمت، جان و دل خود را روشن نساخته، و با شعله‌های فروزان دانش، قلب خود را نورانی نکرده‌اند» (نهج‌البلاغه، خ ۱۰۸).

همه نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت سخن متفاوت دیگری گفته‌اند؛ این نظریه‌ها نه تنها توجهی به نقش قاطع و حتمی باری تعالی ندارند و نیز تأثیر فرشتگان و شیطان را مورد توجه قرار نمی‌دهند، بلکه حتی به عاملیت اختیار و آزادی انسان نیز اعتقادی ندارند. برخی از آنها، انسان را موجدی کاملاً منفعل در نظر گرفته، عامل تعیین‌کننده در مسائل انسانی و اجتماعی را بیرون از انسان قلمداد کرده‌اند. از آن جمله مکاتب جغرافیایی، تکنولوژیک و قائلان به علل اجتماعی است (گورویچ، ۱۳۴۹، ص ۸۶-۸۷؛ فقیرزاده، ۱۹۸۸، ص ۴۹)؛ مکتب تکنولوژیک، فناوری را عامل تعیین‌کننده در امور انسانی قلمداد می‌کند. این نظر، از برخی عبارات‌های مارکس که بیشترین اهمیت را به ابزار تولید می‌دهد، نیز استفاده می‌شود. البته، متأخر از این‌گونه اندیشه‌های مارکس، مارکسیست‌هایی چون بوخارین، وتیفوگل، و بوگدانو به چنین نظریه‌ای گرایش یافته‌اند (توکل، ۱۹۸۷، ص ۴۹)؛ از سخنان برخی جامعه‌شناسان چنین استفاده می‌شود که نقش تعیین‌کننده، به روابط اجتماعی و به‌ویژه تولیدی تعلق دارد؛ بسیاری از سخنان مارکس چنین موضعی را می‌رساند (فقیرزاده، ۱۹۸۸، ص ۴۹)؛ برخی از ایشان اگر چه عامل مسلط در انسان را امور باطنی او

قلمداد کرده، انسان را موجودی فعال در نظر می‌گیرند، اما بُعد مادی و جسمی او را مورد توجه قرار داده‌اند. برای نمونه، مکتب زیست‌شناختی یا به تعبیری، طبیعت‌گرایان، عامل تعیین‌کننده در مسائل اجتماعی و انسانی را مسائل زیستی می‌دانند. شاخص‌ترین طرفداران چنین دیدگاهی، فروید، پارتو و نیچه می‌باشند. در نظر آنها، انسان بیش از آن که تحت تأثیر محیط اجتماعی خود باشد، از مسائل زیستی و طبیعی خود اثر می‌پذیرد (ادواردز، ۱۹۶۷). برخی معتقدند که عوامل مختلفی می‌تواند بر انسان حاکمیت یابد، شلر از آن جمله است. به باور او، عامل مسلط متغیر است؛ یعنی از میان «عوامل واقعی» و عینی (رابطهٔ خونی، قدرت سیاسی و اقتصاد)، در هر زمان، یکی به صورت تعیین‌کننده عمل می‌کند (علیزاده، ۱۳۷۶، ص ۴۸).

همهٔ این دیدگاه‌ها، انسان را به‌نحوی غیرمختار قلمداد کرده، معتقدند: بر هستی، اندیشه، کردار و گفتارش، محیط طبیعی و جغرافیایی، روابط اجتماعی، تکنولوژی و یا غرایز جنسی، قدرت‌طلبی و مانند آن حکومت می‌کند. درحالی‌که در نگاه امام علیه السلام، اختیار انسان یک امر محوری است.

سطح تعیین

از برخی کلمات حضرت، چنین استفاده می‌شود که معرفت، علاوه بر حالت فردی، حالت گروهی، حزبی، طبقاتی، جمعی، اجتماعی و مانند آن نیز می‌تواند داشته باشد: یک نوع از این معرفت‌های غیرفردی که گونه‌ای تجمع و اشتراک در آن وجود دارد، معرفت فطری است. انسان‌ها، همه در این گونه معرفت جمع‌اند و زبان فطری همدیگر را به خوبی می‌فهمند: «خدواند ... رسولان خود را بی‌درپی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جویند» (نهج‌البلاغه، خ ۱). این کلام، دلالت بر این امر دارد که مردم همگی در چنین معرفت‌هایی شریک‌اند. براین اساس، پیامبران می‌توانند آنها را مخاطب قرار دهند و امر واحدی از آنها بخواهند. نظریه‌های جامعه‌شناسی به این وجه اشتراک انسان‌ها کمتر توجه داشته‌اند.

البته گونه‌ای دیگر از تجمع و اشتراک معرفتی را در حجمی پایین‌تر و نیمی از مردم، در این کلام امام علیه السلام می‌توان مشاهده کرد: «ای مردم، همانا زنان در مقایسه با مردان، در ... عقل متفاوتند» (نهج‌البلاغه، خ ۸۰). این کلام، دلالت دارد که انسان‌ها را به لحاظ عقلی و معرفتی می‌توان به دو دستهٔ معرفت و عقل زنانه، و معرفت و عقل مردانه تقسیم کرد و برای هر یک از این دو دسته، حداقل به لحاظ شکلی، ویژگی‌هایی متفاوت قائل شد.

شکل دیگری از معرفت‌های جمعی، معرفتی است که متأثر از انجام اعمال فردی و اجتماعی مشابه، برای عاملین آن حاصل می‌شود: «چشم‌ها را فرو خوابانید، که بر دلیری شما می‌افزاید و دل را آرام می‌کند، صداها را آهسته و خاموش سازید که سستی را می‌زداید» (نهج‌البلاغه، خ ۱۲۴)؛ فشردن دندان‌ها، فرو خواباندن چشم‌ها و آهسته و خاموش ساختن صداها، به آن جمع، حالت و وضعیتی می‌بخشد که می‌توانند بهتر بجنگند و بر دشمن غلبه کند.

شکل دیگری از معرفت جمعی که می‌تواند وحدت‌آفرین باشد، در این کلام حضرت تجلی یافته است: «ای مردم، همهٔ افراد جامعه در خشنودی و خشم شریک می‌باشند، چنان‌که شتر مادهٔ ثمود را یک نفر دست و پا برید، اما

عذاب آن تمام قوم نمود را گرفت؛ زیرا همگی آن را پسندیدند» (نهج‌البلاغه، خ ۲۰۱). در سخنی دیگر، امام این امر را حتی از مرز زمان و مکان فرامی‌برد. پس از پیروزی در جنگ بصره در سال ۳۶ هجری یکی از یاران امام ع گفت: دوست داشتم برادرم با ما بود و می‌دید که چگونه خدا تو را بر دشمنانت پیروز کرد؛ امام ع پرسید: «آیا فکر و دل برادرت با ما بود؟» گفت: آری. امام ع فرمود: «پس او هم در این جنگ با ما بود، بلکه با ما در این نبرد شریکند، آنهایی که حضور ندارند، در صلب پدران و رحم مادران می‌باشند، ولی با ما هم عقیده و آرمان‌اند» (نهج‌البلاغه، خ ۱۲)؛ این وجه اشتراک معرفتی، بخصوص اگر از مرز زمان و مکان بگذرد و وجهی فرازمانی - مکانی یابد، مورد توجه کمتر نظریه‌ای از نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت قرار گرفته است.

همچنین، این سخن امام که می‌فرماید: «کسی که ثروتمند گردد، فریب می‌خورد و آن کس که نیازمند باشد، اندوهناک است» (نهج‌البلاغه، خ ۸۲) دلالت دارد که قشر ثروتمند چنین روحیه و حالتی مشترک دارد که فریب ثروتش را خواهد خورد، همچنان که قشر فقیر و نیازمند به دلیل نداری و نیاز، روحیه‌ای غم‌زده خواهد داشت. این دو گروه، بدین شکل به یک وحدت جمعی و قشری می‌رسند.

کسانی نیز هستند که به راحتی هم‌رنگ جماعت نمی‌شوند و با توجه به موقعیت‌ها، بسته به مصالح و اراده خود عمل می‌کنند. در میان این دسته، برخی ممتازند و جمعاً نور و معرفت واحد به حساب می‌آیند. اینان را می‌توان «مردان معرفت‌های حقیقی»، و معرفتشان را «معرفت ناب» نام نهاد. مردانی که در سخت‌ترین وضعیت‌ها، اراده‌های پولادین دارند و معرفت‌های خود را به تاراج اقتضاها و میل‌های طبیعت و شرایط نمی‌گذارند. در نظر امام علی ع ایشان (پیامبران و امامان معصوم ع) جایگاه ویژه دارند. به نظر می‌رسد برای این دسته، بتوان یک گونه معرفت جمعی ویژه قائل شد که از سایر معرفت‌ها متفاوت خواهد بود.

در زمینه معرفت‌های جمعی، سخنان امام با بسیاری از نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت همراه و هماهنگ است؛ زیرا بسیاری از این نظریه‌ها انواع مختلفی از معرفت‌های جمعی را قائل شده‌اند: برخی در سطح گروه، برخی در سطح طبقه، برخی در سطح نسل و

آماج (هدف) تعیین

مقصود از «آماج تعیین»، هدف (سبیل) تعیین است. می‌خواهیم ببینیم تعینات، تأثرات و تشخص‌هایی که برای معرفت‌ها اتفاق می‌افتد، اساساً متوجه چه بخشی از وجود انسان است؟ به عبارت دیگر، نوک پیکان تأثیر عوامل مختلف اجتماعی و غیراجتماعی متوجه چه چیزی است؟

در پاسخ به این پرسش، باید خاطر نشان کرد که بر اساس عبارات و کلمات حضرت، محور و کانون تمام تأثیرها، قلب انسان است. به عبارت دیگر، قلب، هدف همه تأثیراتی است که عوامل مختلف اعم از اجتماعی و غیراجتماعی بر انسان دارد. معنای سخن این است که عوامل مختلف، در حقیقت، بر قلب و روح انسان اثر می‌گذارد و این تأثیر به مرور، خودش را بر حالات، افعال و روحيات انسان نشان می‌دهد. شاهد این مطلب، کلامی است که ایشان در

یکی از خطبه‌هایشان دربارهٔ عهدشکنی زیر پرمود: «زبیر، می‌پندارد با دست بیعت کرد نه با دل؛ پس به بیعت با من اقرار کرده، ولی مدعی انکار بیعت با قلب است» (نهج‌البلاغه، خ ۸)؛ معنای سخن این است که محور حرکات و سکنات انسان قلب اوست؛ اگرچه ممکن است عملی با دست انجام دهیم، اما چون آن عمل متأثر از قلب انسان صورت می‌گیرد باید آن را حقیقتاً، پیوسته با قلب بدانیم. پس کانون پذیرش تأثیرات، قلب و به بیان دیگر، روح انسان است. با اثرپذیری روح، همهٔ معرفت‌ها، به‌گونه‌ای از عوامل مختلف اثرمی‌پذیرند. معرفت عملی و اعتباری، در کلمات حضرت، از حیث اثرپذیری از عوامل اجتماعی جایگاه آشکارتری دارد.

در پایان، لازم به یادآوری است که در خصوص نحوهٔ رابطهٔ عوامل مختلف طبیعی و اجتماعی (طبیعت، جنس، جنسیت، سیاست، اقتصاد، و مانند آن) با معرفت‌های انسانی باید با دقت بیشتری پرداخته شود. بر مبنای فلسفهٔ اسلامی، نفس انسانی، حقیقت واحدی است که فراتر از افق جنس و جنسیت و مانند آن است. این نفس، به دلیل تجرد ذاتی خود به هیچ یک از خصوصیات که در حوزهٔ زمان و مکان قرار می‌گیرد متصف نیست، و زمان و مکان از احکام ماده‌ای است که ظرف قبول آن است. نفس پس از تولد، اگر با استفاده از آزادی و اختیار تکوینی خود، مسیر تعالی و تکامل خود را دنبال کند و ارتباط خود با عالم مجردات را تقویت سازد، در شمار فرشتگان و مبادی عالیه قرار گرفته، حتی مراحل برتر از آن را می‌پیماید. نفسی که مسیر تعالی را طی کرده باشد، در بُعد عملی، نیز به تدبیر و تنظیم ابعاد مادی وجود خود می‌پردازد. در این صورت، درحالی که تدبیر او در عرصهٔ زمان و مکان واقع می‌شود، از معرفتی بهره می‌برد که از حقایق و مبادی عقلانی دریافت کرده است. برای نمونه، زنان و مردان، به رغم تفاوت‌هایی که به لحاظ شرایط مادی وجود خود دارند، و به‌رغم جایگاه‌های مختلف و درعین حال، مکملی که در حوزهٔ رفتار مادی و طبیعی خود پیدا می‌کنند، می‌توانند از ادراک یگانهای برخوردار باشند. اگر تفاوتی هم بین آنها پدید آید، به توانایی ذاتی آنها از آن جهت که انسان هستند بازمی‌گردد، بلکه به اراده و ضعف شخصی آنها یا به موانع خارجی‌ای بازمی‌گردد که در شرایط فرهنگی غیرعقلانی به آنان تحمیل شده است. اگر نفس، مسیر تعالی و تکامل خود را درپیش نگیرد و امکانات و توانایی خود را در خدمت اهداف و آرمان‌های مربوط به مراتب مادی و دانی وجود خود قرار دهد، اگر در بُعد نظری توانایی‌هایی را به دست آورده، حقایقی را فهمیده باشد، در حوزهٔ تدبیر بر حسب اقتضائات مادی وجود خود عمل خواهد کرد. در این حال که فرهنگی غیرعقلی و جاهلانه پدید می‌آید، بعید نیست که غرائز جنسی و مانند آن نیز در کانون تدبیر و تنظیم مناسبات و روابط اجتماعی قرار گیرد. در نتیجه، این‌گونه عناصر به‌عنوان عناصری محوری، معرفی و شرایط غلبهٔ آنها بر عقل فراهم شود.

بر اساس فلسفهٔ اسلامی، مسیری که بسیاری از جامعه‌شناسان معرفت، با محور قرار دادن عوامل اجتماعی طی می‌کنند، بر اساس غفلت از هویت عقلانی آدمی و غفلت از استقلال قلمرو معرفت عقلی از ابعاد مادی وجود انسان، قابل استمرار است. در فلسفهٔ اسلامی عقل نظری، بخصوص در ابعاد متافیزیکی و متعالی خود و عقل عملی، در لایه‌ها و ابعاد عمیق خود، فارغ از همهٔ تعلقات مادی و دنیوی بوده و عناصر طبیعی و اجتماعی مانند جنس و

جنسیت و پیوندهای خانوادگی و دوستی و مانند آن، در دریافت‌ها و رفتار مربوط به آنها مجال و فرصت تأثیرگذاری ندارد. نفس انسان، در ارتباط مستقیم خود با مبادی عالی، حقایق مربوط به آنها را دریافت می‌کند و تعلقات مادی وجود انسان نقشی در ساختار درونی مربوط به این حقایق ندارد.

با این حال، عقل جزئی و ابزاری که به جهان مادی و اجزای مربوط به آن می‌پردازد، می‌تواند از ابعاد مادی و اجتماعی وجود انسان از دو جهت اثر پذیرد:

جهت نخست، مربوط به نحوه وجود آن است. عقل ابزاری و جزئی با آنکه از هدایت چنین قواعد و احکام عقل متافیزیکی‌ای بهره می‌برد، بی‌نیاز از حس، خیال و تجربه نیست. حس و خیال، بر مبنای رایج در حکمت مشاء، وجودی مادی دارند. بنابراین، خصوصیات مادی و جسمانی انسان می‌تواند در این امر دخالت داشته باشد. البته، حس و خیال بر مبنای حکمت اشراق و حکمت متعالیه به لحاظ هستی، تجرد برزخی دارد. اما این مبنای تأییدی در مسئله نمی‌گذارد؛ زیرا حس و خیال، اگر هم مجرد و غیرمادی باشد، در ادراک خود به شدت وابسته به بدن و ابعاد جسمانی وجود انسان است و به همین دلیل، اثرپذیری انسان از این بخش زیاد است.

جهت دوم اثرپذیری عقل ابزاری و جزئی از ابعاد مادی انسان، مربوط به بُعد کاربردی این نوع از معرفت و نیازمندی‌های متکثر و متفاوتی است که بر اساس شرایط مختلف زندگی و توانایی‌های متفاوت افراد و اصناف آدمیان در فرایند تقسیم اجتماعی کار پدید می‌آید. این امور، موجب می‌شود تا افراد به حسب نیازهای مختلف و شرایط و خصوصیات جسمانی، در برخی موارد به سوی دانش‌ها یا تخصص‌های مناسب و ویژه‌ای هدایت شوند. در نتیجه، از آگاهی و مهارت‌های خاصی، بیشتر بهره‌مند گردند. از جمله عواملی که در این فرایند نقش دارد، عناصر طبیعی و اجتماعی‌ای مانند جنس، جنسیت، زبان، کنش، خانواده، هم‌نشینی، سیاست، اقتصاد و مانند آن است (پارسانیا، ۱۳۸۷، ص ۵۶).

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، معلوم شد که بین بسیاری از نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت و **نهج البلاغه**، در زمینه تعیین اجتماعی معرفت تفاوت‌های مهمی وجود دارد، از جمله:

۱. در خصوص عمق تعین، برای نمونه، نظریه معرفتی اجتماعی علوی، آشکارا با جهت‌گیری حاکم بر غالب نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت در تعارض است. این نظریه‌ها، رویکردی مادی و بعضاً پوزیتیویستی دارد و جهان انسان و معرفت را بریده از ماوراءطبیعت در نظر می‌گیرد. درحالی‌که بر اساس نظریه علوی، پیش از آنکه انسان اجتماعی شود، هویتی مستقل و فردی با محوریت یک مجموعه از امور فطری، از جمله برخی معرفت‌ها دارد که مسیر کلی وی را در طول زندگی معین می‌کند. اگرچه عوامل بیرونی‌ای مانند فرهنگ و عوامل اجتماعی می‌تواند چنین معرفت‌هایی را کمرنگ کند، اما به نظر نمی‌آید که بتواند «محتوا»ی چنین شناخت‌هایی را به شکل حتمی تعیین کند. در نهایت اینکه این‌گونه عوامل بر «صورت» آنها اثرگذار است.

۲. در خصوص درجه تعین، نیز تفاوت‌های بسیاری می‌توان مشاهده کرد؛ عاملیت الهی در نظریه‌های جامعه‌شناسی و نیز جامعه‌شناسی معرفت یکسره نادیده انگاشته می‌شود. این نظریه‌ها یا منکر باری تعالی می‌شوند و یا در صورت پذیرش، دخالت او را در روابط بین انسان‌ها نادیده می‌گیرند. همین رویکرد را دربارهٔ دخالت فرشتگان و شیطان نیز قائل هستند همچنین، نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت در خصوص عاملیت انسان، نیز مسیری متفاوت رفته‌اند و انسان را در این تعاملات به‌مثابهٔ موجود غیرمختار در نظر می‌گیرند. به علاوه، اغلب این نظریه‌ها به گونه‌ای طرح می‌شوند که از میان عوامل مطرح شده، بر عامل چهارم (محیط طبیعی و یا پیوندهای انسانی) بیشترین تمرکز را دارند. در مقابل، در نظریهٔ معرفتی اجتماعی علوی عوامل غیراجتماعی و اجتماعی (خرد، متوسط و کلان) مختلفی به شکل طولی و درجاتی، بر فکر و روحیات انسان اثرگذارند: در درجهٔ اول، خداوند متعال قرار دارد که دارای اثرگذاری حتمی و قطعی است. در درجهٔ دوم اثرگذاری، از منظر *نهج‌البلاغه*، انسان و فطرت انسانی قرار دارد و ارادهٔ انسانی در این میان شاخص است. اموری مانند زبان، گفتار، و کنش و تعامل این امور با معرفت و روحیات (در سطح جامعه‌شناسی خرد)، از جمله مواردی است که در اینجا قابل طرح هستند مباحثی که در مکتب و پارادایم تعامل نمادین و توسط اندیشمندان اجتماعی، مانند مید مطرح می‌شود، شباهت بسیاری با این سخنان حضرت علی علیه السلام دارد. در درجهٔ سوم، از نظر حضرت علی علیه السلام، باید از موجودات غیبی نظیر فرشتگان یاد کرد که مأموران خدای متعال اند. شیطان (و اعوان و انصارش) نیز در همهٔ اوقاتی که دربارهٔ خدا، خود، طبیعت، و دیگران می‌اندیشیم، حضوری جدی دارند. در مرتبهٔ چهارم، اثرگذاری عوامل طبیعی و اجتماعی قرار دارند: یکی از جالب‌ترین مسائل علمی که در کلام حضرت علی علیه السلام مورد توجه قرار گرفته است، تأثیر طبیعت و محیط طبیعی در وضع روانی مردم است. همچنین، در کلمات امام علیه السلام به بُعد دیگری نیز توجه داده می‌شود که بر اثر روابط اجتماعی و درهم‌تنیدن فکر و اندیشه‌ها به وجود می‌آید. مباحث حضرت در این قسمت شباهت بسیاری به مباحث جامعه‌شناسی در سطح متوسط و کلان دارد. در نظر امام علیه السلام نیازهای مختلف انسان، ضرورت زندگی اجتماعی را رقم می‌زند و این نیز انسان‌ها را کنار هم قرار داده، یک هویت جدید و جمعی را به وجود می‌آورد. اولین گام عملی برای ورود در این هویت جمعی، تشکیل خانواده است. اساساً، در برخی از موارد برای کنترل اندیشه، تنها راه ممکن و یا حداقل یکی از راه‌های مؤثر، در کنار همسر بودن است. با وجود آثار مثبت، اما نگاه تیز و واقع‌بین امام علیه السلام آثار منفی ورود در چنین جمع پرجاذبه و گاه پرمشکلی را از نظر دور نداشته است. معنای این سخنان، این است که در بحث زن و زندگی و تشکیل خانواده باید اعتدال رعایت گردد تا هم انسان از فواید بسیار آن بهره‌مند شود و هم مغلوب آثار منفیش قرار نگیرد. غیر از خانواده، در سطح متوسط، از پیوندهای مبتنی بر دوستی و همنشینی می‌توان سخن به میان آورد. امام علیه السلام در خصوص انتخاب دوست و همنشین نیز تأکیدهای بسیاری دارد؛ زیرا این دو با خویشاوندی قربت بسیار دارند. دلیل دیگر شاید تأثیری است که این عوامل بر حوزهٔ شناختی و روحی انسان دارد. سخنان حضرت در این خصوص اختصاص به جامعه‌شناسی خرد ندارد؛ ایشان از پیوندهای در سطح کلان، مانند دو عامل قدرت و ثروت و روابط گسترده‌ای که با محوریت آنها به وجود می‌آید، و آثاری که این‌گونه عوامل بر معرفت و روحیات انسان دارد، بسیار سخن گفته است.

۳. عامل مسلط در *نهج‌البلاغه* و این نظریه‌ها نیز متفاوت عرضه شده است. این نظریه‌ها نه‌تنها توجهی به نقش قاطع باری تعالی ندارند و نیز تأثیر فرشتگان و شیطان را مورد توجه قرار نمی‌دهند، بلکه حتی به عاملیت اختیار و آزادی

انسان نیز بی‌اعتقادند. در نظریه معرفتی اجتماعی علوی، در مقابل، به جایگاه و نقش اثرگذار خداوند، انسان و فرشتگان و شیطان، هر یک در مرتبه خود، اعتراف و تأکید می‌شود، ضمن اینکه بر عوامل طبیعی و اجتماعی نیز تصریح می‌گردد. در نظر امام علیه السلام در فرایند اثرگذاری عوامل اجتماعی بر معرفت؛ نقش و جایگاه عوامل اجتماعی‌ای مانند خانواده، دوست، اقتصاد، فضای اجتماعی و مانند آن، مهم ارزیابی می‌شود. برای نمونه، در نظر امام، ضعف و قوت پایگاه سیاسی اجتماعی شخص می‌تواند بر اندیشه خود شخص و نیز اطرافیان و حتی بر پذیرش و عدم پذیرش سخنان وی از سوی دیگران تأثیرگذار باشد. همچنین، دوری مردم حتی در زمینه صدور احکام قضایی، به جهت پایگاه اجتماعی مختلف، متفاوت خواهد بود. جایگاه اجتماعی فرد در میان مردم، می‌تواند چنین آثاری داشته باشد. این انتظار می‌رود که افرادی که جایگاه و منزلت بالاتری دارند، کارها و اندیشه‌هایی متناسب و آنهایی که در سطح پایین‌تر جامعه‌اند، اندیشه و اعمال متناسب با همان داشته باشند. انسان‌ها به دلیل میزان متفاوت دسترسی به طبیعت به مرور، در جایگاه‌های متفاوتی قرار می‌گیرند. محصول این وضعیت، ظهور انسان‌های دارا و ندار یا غنی و فقیر در جامعه است. ظهور این دو حالت در انسان، نگاه و نیز اندیشه وی نسبت به خود و دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، مکانیت و جایگاه اقتصادی داشتن در جامعه موجب می‌شود تا ابتدا خود دارنده جایگاه اقتصادی و سپس، نظاره‌گران، دچار تغییرات معرفتی گشته، نسبت به خود و دیگران به گونه‌ای متفاوت از قبل بنگرند. از نظر حضرت علی علیه السلام هم نداری دارای آثار سوءروانی و معرفتی است و هم دارایی. مثال سوم تأثیر فضای عمومی است. فضای عمومی نیز نقشی تعیین‌کننده در فکر و اندیشه و تصمیم‌گیری‌های فردی و جمعی دارد. گوا اینکه انسان دارای اراده آزاد است و می‌تواند از جنبه نظری در بدترین شرایط مستقل باشد، اما در عمل غالباً اندیشه و تصمیم‌اش مغلوب جمع است و هماهنگ با جمع، فکر و عمل می‌کند. از نظر امام علی علیه السلام، فضای عمومی فرهنگی می‌تواند چنین اقتضائاتی بر اندیشه انسان داشته باشد. مهم‌ترین عامل اجتماعی از نظر حضرت علی علیه السلام، قدرت و سیاست است. با توجه به سخنان حضرت علی علیه السلام، به نظر می‌رسد که این عنصر در میان عناصر اجتماعی جایگاه ویژه‌ای داشته باشد. بر این اساس، مردم و مخاطبان بین رأی حاکم و دیگران تفاوت قائلند؛ درحالی‌که به رأی دیگران چندان توجهی ندارند، رأی حاکم خریدار دارد. به علاوه، در نظر امام، در این اثرگذاری، اگر قدرت همراه با اقتدار و صلابت باشد، به آرامش روانی مردم ختم می‌شود.

۴. در خصوص سطح تعین، با وجود شباهت زیادی که وجود دارد، اما تفاوت‌هایی نیز به چشم می‌آید. از جمله تفاوت‌ها اینکه، در نظر امام، به‌رغم نظریه‌های جامعه‌شناسی، مردم همگی در معرفت‌های فطری شریکند. بر این اساس، پیامبران می‌توانند آنها را مخاطب قرار دهند. یک تفاوت دیگر، مربوط به اجتماع همه افراد جامعه در خشنودی و خشم است. این اشتراک معرفتی، بخصوص اگر وجهی فرازمانی - مکانی یابد، شاید، مورد توجه هیچ نظریه‌ای از نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت قرار نگرفته است.

۵. در نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت، تمایل بر این است که کمابیش همه معرفت‌ها را تحلیل جامعه‌شناختی کنند، درحالی‌که در اندیشه اسلامی و نیز سخنان حضرت امیر علیه السلام تمرکز بر معرفت‌های اعتباری است؛ آن هم با تأکید بر اینکه ریشه‌های همه معارف، حتی اعتباریات، ریشه‌ای ماورائی دارد.

منابع

نهج‌البلاغه، ۱۳۹۵، صبحی صالح، قم، هجرت.

- اژدری‌زاده، حسین، ۱۳۷۲، *جامعه‌شناسی معرفت در قرآن*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞.
- ____، ۱۳۸۲، «تعین اجتماعی معرفت‌های وحیانی»، *حوزه و دانشگاه*، ش ۳۵، ص ۱۱۰-۱۳۴.
- ____، ۱۳۸۴، «از معرفت‌شناسی به جامعه‌شناسی معرفت»، مجموعه مقالات: معرفت و جامعه، به کوشش حفیظ‌الله فولادی.
- ____، ۱۳۸۵، «تعین اجتماعی معرفت‌های اخلاقی در معراج‌السعاده»، مجموعه مقالات همایش کنگره فاضلین نراقی.
- ____، ۱۳۹۰، *جامعه‌شناسی معرفت در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞.
- ____، ۱۳۹۳، «بعد تعین اجتماعی معرفت در نهج‌البلاغه»، رساله دکتری، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بحرانی، میثم‌بن علی، ۱۳۷۵، *ترجمه شرح نهج‌البلاغه*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- پارسایان، حمید، ۱۳۸۷، «عقل و جنسیت (رویکرد انتقادی فلسفه اسلامی)»، *نشریه فلسفه، کلام و عرفان، خردنامه همشهری*، ش ۲۶، ص ۵۴-۵۶.
- پارسایان، حمید و حسین اژدری‌زاده، ۱۳۹۰، «تعین اجتماعی معرفت در نهج‌البلاغه»، *اسلام و علوم اجتماعی*، ش ۶ ص ۷-۴۹.
- ____، ۱۳۹۲، «بررسی مبانی اجتماعی نظریه معرفت علوی»، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، ش ۱۶، ص ۳۱-۵۱.
- توکل، محمد، ۱۳۷۰، *جامعه‌شناسی علم*، تهران، مؤسسه علمی و فرهنگی نص.
- علیزاده، عبدالرضا، ۱۳۷۶، «معرفی محتوایی کتاب جامعه‌شناسی معرفت»، *حوزه و دانشگاه*، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۱۴۶-۱۶۴.
- علیزاده، عبدالرضا و همکاران، ۱۳۸۳، *جامعه‌شناسی معرفت*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- گورویچ، ژرژ، ۱۳۴۹، *طرح مسائل جامعه‌شناسی امروز*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گوهر، بی‌جا، انتشارات پیام.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، بی‌تا، *المیزان*، قم، جامعه مدرسین.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۵۴، *نوبت*، مشهد، وحی.

Faghirzadeh, Saleh, 1988, *Sociology of Knowledge*, Tehran, Soroush.

Edward, P, 1967, *Encyclopedia of Philosophy*, v. 1-8, Macmillan: INC.

Merton, Robert, 1968, *Social Theory and Social Structure*. F. P, NewYork.

Stark, Werner, 1960, *The Sociology of Knowledge*, Routledge, London.

Tavakol, Mohammad, 1987, *Sociology of Knowledge*. Sterling Publishers Private Limited, New Delhi.